**خاطرات من**

**ناطق، جواد**

جناب میرزا جوادخان ناطق‏آذبایجانی از بزرگان رجال عصر مشروطیت است. با اینکه این دانشمند سالخورده گوشه‏نشین و از امور دنیوی معرض است،ممنونیم‏ که خاطرات خویش را برای درج در مجله یغما تنظیم فرموده‏اند.

این یادداشت‏ها مخصوصا برای کسانی که تاریخ مشروطیت ایران را تدوین می‏فرمایند ماخذی معتبر و منبعی بی‏آلایش است و امیدواریم مورد قبول اهل ادب و نظر واقع شود.

مجله یغما

نظری بگذشته:

خاطرات زندگانی پر از آشوب خود را هنگامی برشته تحریر درمیآورم که از آشفتگیها و حوادث بی‏شمار آن جز نقوشی مبهم و درهم و برهم چیزی بر صفحه خاطرم باقی نمانده...هم اتفاقات و وقایع اهمیت و فعلیت خود را از دست داده،هم نیروی حافظه بسستی گرائیده و اینک صور حوادث‏ مهمی که شاهد آن بوده‏ام مانند رد پائی که بر ریگ روان نقش می‏بندد بر اثر تندباد حوادث دچار تغییر و انقلاب گردیده و شکل اصلی خود را از دست داده است.

آری بیشتر اشخاصی که در این جریانات نقش‏های مهم بازی کرده‏اند و از بین رفته‏اید و حتی‏ خاطره آنان که بدست فراموشی سپرده شده است و چه بسا که بهمین زودی زندگانی خود من و همین‏ یادداشتها که اکنون مینوسم در نظر آیندگان چون رویایئی آشفته و بی‏سروته که رهگذری گمنام‏ در شب تاریک حکایت کند جلوه‏گر خواهد شد.

همه قبیله من...

نام نگارنده جواد پسر ناصح معروف به حاج میرزا حاجی آقاست.پدرم پدرم جواد یا آخوند ملاجواد بوده که پسر ناصح پسر حاج ابو الحسن پسر حاجی ناصح بوده گویا نام پدرش حاجی کلبعلی‏ پسر حاجی ناصح بوده(اسم ناصح چندین بار در این خانواده تکرار یافته).از پدرم شنیدم که جد اعلای خاندان ا نوذر نامی بوده که کیش زردشتی داشته و از هندوستان به بغداد و از آنجا به تبریز آمده.

تاریخ ولادت نویسنده در حدود اواخر 1300 قمری دهم ذیحجه(عید اضحی)بوده.مبادی‏ طفولیت و ایام کودکی را در تحت سرپرستی پدر و مادرم گذارنیده‏ام.خانواده ما عمواما معمم و از اهل علم بودند ولی باستثنای جدم که بسیار باسواد صاحب قریحه بوده و از آن آداب عرب بهره‏ای‏ تمام داشته دیگران در ردیف ملاهای متوسط بوده‏اند.زندگی و افکار آنان هم طبعا بسیار متوسط بود.نه از دیار خود خارج ششده بودند تا به بینند در دنیای بی‏کران خداوند چه خبر است و نه به‏ افکار و عقایدی جز آنچه که در کتابهای معمول روز میخواندند دسترسی داشتند تا بنیروی اندیشه بشر پی ببرند.دنیا را از دریچه کوچه‏های تنگ و بی‏نور و غم‏انگیز شهر تبریز میدیدند و طائر اندیشه‏ آنان از افق محدود آن شهر کهن سال دورتر نمی‏پرید.

پدران من ملبس لباس روحانی بودند ولی راه و رسم ملائی را که یکی از پر درآمدترین حرف آنروز بود درست یاد نگرفته بودند.نه نبوغی داشتند که بر اثر آن کشب شهرتی بکنند و نه‏ بطریقه دکانداری این حرفه آشنا بودند تا مریدان فراوان جمع‏آوری کنند و ضیاع و عقار بدست آورند. آری،افراد این خاندان رویهمرفته زندگی بی‏رونقی را در این دنیا سر کردند و بی‏آنکه آزاری‏ بکسی برسانند و یا از حدود قوانینی که خداوند وضع کرده سرپیچی کنند داعی حق را لبیک گفتند. در مبادی جوانی من حادثه مهمی که با آن مواجه شدم در گذشت مادرم بود که در وضع زندگی من‏ تلخیها ایجاد کرد.پدرم بعد از مادرم خواهر پرنس رضا الدوله را بعقد خود آورد.ورود وی‏ بخانه ما زندگانی مرا مختل کرد.ناگزیر در نوزده سالگی مسافرتی بتهران نمودم و در این مسافرت‏ ناملایمات و ناگواریها دیدم که شرح ان ضرورت ندارد.در طهران برای تحصیل قوت یومیه،جز توسل برشته‏های مفتخواری که برای هر معمم و ملبس بلباس آخوندی بس سهل و آسان بود،بهر گونه‏ زحمت و مشقت تن دادم.

حکومت امیرنظام گروسی در تبریز:

ایام صباوت و مبادی جوانیم مصادف با عشر اول و دوم قرن چهاردم هجری قمری بود.از وقایع مهمه ده ساله اول این قرن که با صعوبت از زوایای تاریک حافظه خود پیدا مینمایم حکومت‏ حسنعلی خان امیرنظام گروسی در تبریز بود که بسمت پیشکاری مظفرالدین میرزا ولیعهد وقت تعیین‏ شد و به تبریز آمد.در این ایام چند نفر و یاغی و گردنکش در شهر تبریز پیدا شده بودند که امنیت‏ و آسایش را از مردم سلب کرده بودند.این لوطی‏ها شبانه در خانه‏های مردم را زده پولب نقد و اسلحه‏ و نظایر آنرا بزور میگرفتند.نام ابراهیم پسر حلاج،تقی کوزه‏گر و امثال آن مانند کابوس مدهشی‏ در انظارو افکار جلوه‏گر بود.امیرنظام در قلمع و قمع آنان از خود فعالیتی نشان داد که مدتها در افواه مردم ضرب المثل بود.

در همان ایام یک عده الواط تحت قبادت صمدخان و برادارن وی که از طایفه محمد خانلوی‏ قراچه بودند برحسب تصادف به تبریز آمدند و بقولی با هدایت ستارخان قره‏داغی(که پس از چندین سال در عداد زعمای انقلاب آذربایجان محسوب شد و صداقت و رشاد ت و فداکاری‏های بی‏نظیر از او سر زد)بتبریز آمدند و در محله امیر خیز در کارخانه چینی‏سازی حاجی رضا1چایچی سنگربندی‏ کردند.در نتیجه پافشاری امیرنظام این گروه محاصره و بعضی زخمی و بعضی مقتول گشتند.امیر نظام‏ امنیتی در تبریز و اطراف برقرار نمود که نظیر آن کمتر دیده شده بود.

وبای سال 1309

در حدود هزار و سیصد و نه قمری مرض وبا در تبریز و یا تمام ایران شیوق پیدا نمود.نبودن‏ وسائل حفظ الصحه و تنگی دایره معالجه و کمی طبیب و دوا و تجمع افراد مردم بعنوان روضه‏خوانی‏ و نظائر آن بقسمی ممّد توسعه بیماری گردید که وبا همانند داس مزرعه زندگی صغیر و کبیر را دروید. بسا از خانه‏ها که در نتیجه مردن همه افراد خانواده و همسایگان از سکنه خالی گردید و کلید خانه را که‏ بی‏صاحب مانده بود بر پشت بام انداختند.یاد دارم جماعتی از مردم بدامنه کوه عین علی(صفه)جمع‏ (1)-دو نفر از بازرگان تبریز بنام حاج رضا و حاج عباسعلی کارخانه چینی‏سازی در تبریز دایر نمودند و تمام ثروت خود را در این کارخانه مصرف کردند ولی موفقیت حاصل نکردند و اندوخته‏ چندین ساله آنان تلف شد،از ظروف چینی که در آن کارخانه ساخته شده شاید در خانه‏های تبریز هنوز باشد.

شده مصلا نمودن.)گرچه بزبان از باری تعالی یاری می‏جستند لکن از غارت پالیز و خربزه و هندوانه‏ مردم هم مضایقه نکردند.

قضیه ارژی

متعاقب حادثه وبا در حدود هزار و سیصد و پانزده قمری(1890 م)دولت ایران انحصار فروش‏ توتون و تنباکو را بیک کمپانی انگلیسی واگذار نمود و افواها اشتهار یافت که دولت تنظیماتی برقرار خواهد نمود.چون مردم غالبا نمیدانستند مراد از تنظیمات چیست،کلمه«تنظیمات»باعث وحشت‏ و اصظراب شده بود بحدی که جمله تنظیمات می‏آید مانند جمله وبا میآید و سیل میآید مفهومی خطرناک‏ و اسرارآمیز داشت.

باری،انتشار خبر تفویض امتیار توتون بخارجه مانند یک دینامیت در ایران ترکید.سکونت‏ و آرامش یک مرتبه مملکت را وداع گفت.بازارها را بستند.خانه حاجی میرزا جوادمجتهد محل‏ تجمع عموم شد و شب روز مردم در تکاپو بودند.با اینکه تا آن تاریخ مابین جماعت شیخی و متشرع‏ اختلاف شدید حکمفرما بود انقلاب(رژی)باعث شد این دو دسته بهمیدگر نزدیک شوند.

نطق حاج میرزا جواد مجتهد:

در آن آیام من بیشتر از یازده سال نداشتم ولی بعضی از حوادث را در نظر دارم.مردم قلیان‏ها و چپق‏ها را در قهوه‏خانه شکستند و مصرف توتون بکلی موقوف شد.از طرف دولت حاج میرزا جواد مجتهد بطران احضار شد و بمردم خبر داد که روز جمعه بعد از اداء نماز بمنبر خواهد رفت. در مسجد جامع یک جمعیت چندین هزار نفری گردآمد،مشارالیه بعد از نماز منبر رفت،جمله‏ نخستین وی این بود:«حضرت سیدالشهداء پس از عمل بمناسک حج از عمره ممنوع شد».بمحض‏ اینکه این عبارت از دهان وی بیرون آمد ناله و فریاد عموم بلند شد.سپس احضار خود را به تهران‏ بمسافرت سیدالشهدا بکربلا تشبیه کرد و گفت مردم برای محاربه با سیدالشهدا حاضر نبودند یزید خود را ناگزیر دید که از شریح قاضی فتوائی بدست آرد.شرع فتوی داد که اگر در یکزمان دو نفر داعی شروع به دوعوت نمایند و یکی صاحب نفوذ کلمه بود،دیگری برعکس،اگر داعی غیرمنتفذ از دعوت دست بر نداشت خون او هدر و قتل او بمسلمانها فرض است.مثل معروف است کرم از داخل‏ درخت شروع بخوردن مینماید و از ماست که بر ماست.مراد مجتهد با این قیام مخالف است و میگوید، حسن مجتهد بود چه معروف بود که حاجی میرزا حسن مجتهد با این قیام مخالف است و میگوید،

(قل من حرم زینه اله اللتی احلت لعباده)

تحریم استعمال دخانیات در شرع بدعت است. علت این مخالفت چه بود بر من معلوم نیست.برادرزن حاجی میرزا حسن مجتهد میرزا علی اشرف‏ خان منشی قونسولخانه روس بود و میبایستی در این مخالفت وی نیز با سایرین هم صدا شود.

در تمام این جریان آنچه که بیش از هر چیز قابل توجه بود نیروی ایمان مردم و توجه توده‏ بیک عالم یا عالم‏نمای آن دوره بود.مردم با منتهای رغبت جان و مال خود را در طبق اخلاص‏ گذاشته تقویم پیشوایان روز مینمودند.این نیرو بقدری عمیق بود که اگر بسوی منافع واقعی مردم‏ سوق داده میشد،تحولات شگرف در زندگی مردم بظهور می‏پیوست و میتوانست شکل حکومت‏ و اداره مملکت را بکلی عوض کند ولی متاسفانه پیشوایان آنروز بفداکاری و خلوصو ارادت مردم‏ وقعی نمی‏نهادند و از نفوذ خود برای گرد آوردن مال و تامین وسائل زندگی مرفه و مجلل و داشتن نفوذ استفاده میکردند.

فتوای میرزای شیرازی:

در همین اوقات بود که خبر رسید میرزای شیرازی مرجع تقلید شیعیان فتوائی بدین مضمون‏ صادر کرده که«در وضع امروز استعمال توتون و تنباکو در حکم محاربه با امام زمان است و دولت‏ ناگزیر امتیاز را لغو کرد و آرامش برقرار شد.

بهر حال هرچه بود ژری ملت را متوجه نیروی خود کرد و این توجه در سال‏های بعد نتایج‏ مهمی ببار آورد.

در اندرون ناصرالدین شاه:

پدرم نذر کرده بود پس از سپری شدن دوران بیماری و با بکربلا مشرف شود.بکربلا رفت‏ و شیخ سلیمان نامی را که قائم مقام خود نمود.در پایان این مسافرت پدرم از راه کرمانشاهان و همدان بتهران‏ رفت.دذر هنگتام ورود بتهران بنابگفته وی خبر حرمت توتون و تنباکو منتشر شده بود میگفتند انتشار این فتوی وسیله حاجی کاظم ملک التجار فعلیت یافت.از پدرم شنیدم که میگفت کی روز باندرون‏ ناصرالدین شاه رفته بودم تا منیرالسلطنه دختر ممدتقی خان معمار باشی مادر کامران میرزا نایب السطلنه و دومین زن ناصرالدین شاه ملاقات کنم،مشارالیها با پدرم قرابت نزدیکی داشت و سالیانه‏ مبلغی در حدود صد و پنجاه تومان به او مستمری میداد و چهارصد تومان هم توسط پدرم بخویشاوندانی‏ که در تبریز مقیم بودند میپرداخت.

پدرم گفت من وارد یکی از اطاقهای قصر منیریه شدم.رفتند بخانم خبر کنند.چون مدت‏ انتظار طول کشید و من میدانستم تحریم توتون یک نمایش سیاسی است.گفتم یک چپق چاق کرده‏ بیاورند.چپق را آورند و کشیدم و جمع‏آوری نمودند.خانم همسر پادشاهایران وارد اطاق شد.

بعد از تعارفات صمیمانه گفت آقا بوی دود چپق بمشام میرسد.جواب دادم مقصود از این سوال‏ چیست.گفت میرزا استعمال توتون را حرام فرموده.گفتم خانم من خود سواد دارم و ملای قریب‏ باجتهادم اشتهای این فتوی مخالف حقیقت و فتاوی مسلمه اساتید دنیای اسلامیت است.بهر تقدیر من‏ نتوانستم این خانم را اقناع نمایم.

سوگواری ارامنه...

یکی از مشهودات من تشکیل مجالس ترحیم در فوت میرزای شیرازی بود که چندین ماه ادامه‏ داشت.حتی ارامنه و خلیفه‏گری در مسجد صمصام خان معروف واقع در محله ارمنستان مجلس ختم‏ گذاشته و چون ورود جماعت مسیحی بمساجد ممنوع بود خلیفه و محترمین ارامنه در بیرون درب مسجد چادر کوچکی افراشته و از واردین پذیرائی مینمودند.البته حق نداشتند از چائی که خودشان تهیه دیده‏ بودند بخورند و اگر یک استکان چای به آنها میدادند جلوچشم خودشان استکان را تطهیر مینمودند.

حاج میرزا جواد مجتهد نیز در سال هزارو سیصد و سیزده فوت نمود و تشکیل مجالس ترحیم وی‏ نیز مدتی طویل ادامت یافت.ارامنه هم در این عزاداری شرکت نمودند.تقدیم و تاخیر وفات میرزا جواد مجتهد و میرزای شیرازی را درست در نظر ندارم.

عروسی محمد علی میرزا...

دیگر از وقایعی که اجمتالا در نظر دارم جشن عروسی محمد علی میرزا با دختر کامران میرزا بود که در باغ شمال بر پا گشت.خانه‏های حاج میرخان را که در ششگلان واقع است اجاره کردند و عروس‏ را به آن خانه انتقال دادند.

قتل ناصرالدین شاه:

نمی‏دانم الغاء امتیاز تنباکو و قتل ناصرالدین شاه دو حادثه‏ایست مربوط به یکدیگر و یا هریک‏ حادثه‏ایست مستقل.بهر تقدیر ناصرالدین شاه در بیست و چهارم ذی القعده 1313 به دست مرحوم میرزا رضا کرمانی کشته شد و این واقعه را باید مبداء تحول تاریخ ایران دانست زیرا که برای اولین بار یک نفر که‏ خود را مظلوم میدانست بخود اجازه داده که بجای گریه و زاری انتقام خود را از ظالم بگیرد.

غروب روز جمعه‏ای با پدرم بخانه یکی از دوستان می‏رفتیم ناگهان فریاد دورباش و کورباش‏ فراش‏های و شاطرهای مظفرالدین میرزا ولیعهد بلند شد.این ولیعهد بود که بقصد شکار به بابا باغی شکارگاه‏ مخصوص خود میرفت.ساعت چهار از شب رفته که بر می‏گشتیم برحسب تصادف دیدیم ولیعهد از شکارگاه‏ برگشته و این واقعه غیرعادی بود زیرا که ولیعهد در شکارگاه خود همیشه چند روز توقف میکرد.این‏ مراجعت فوری باعث تعجب پدرم شد.

فردا صبح در حوالی طلوع آفتاب خبر کشته شدن ناصرالدین شاه منتشر شد.همانروز پادشاهی‏ ولیعهد رسما اعلام گشت.تمام علما شهر را دعوت کردند و حاجی میرزا رضا پسر حاجی میرزا جواد مجتهد شمشیر سلطنت را بکمر ولیعهد بست.برای جلب خاطر عامه ربع مالیات را بمردم بخشیدند.چند روز شهر تبریز مانند سایر شهرها غرق شادی بود.چراغانی بازار و دکاکین از چراغانی جشن ورود ناصرالدین شاه از سفر اروپا که از راه جلفا و مرند بتبریز آمد بمراتب عالیتر بود.شاه با یک ارودی‏ مفصل از تبریز ببتهران حرکت کرد.

تحصیلات آن دوره:

من در آن تاریخ سیزده سال داشتم و در مکتب میرزا اسمعیل تحصیل میکردم تحصیلات من نزد آن‏ ایام گلستان سعدی بود و نصاب الصبیان و چون پدرم مایل بود که بتحصیل عربی زودتر اشتغال ورزم‏ صرف میر را هم کتابهای درسم علاوه نمودند.در ظرف سه سال سیوطی و مطول را خواندم.

در آن روزگار در مکاتب و مدارس صرف و نحو و سایر علوم بزبان عربی تدریس میشد.آموختن‏ قواعد زبان مشکل عربی آنهم در کتابهای بد چاپ و بد خط و با هزاران حواشی و حواشی بر حواشی و شرح‏های بر لزوم،شکنجه‏ای بود که از هفت سالگی کودکان را دامنگیر میشد و طبعا حل مشکلات اعراب و اعلال الفاظ عرب مجالی برای اندیشه و تعقل باقی نمیگذاشت.بالخاصه که خواندن‏ متون کتب ادبی عرب معمول نبود،طلاب باهوش هم که از خلال عبارات پیچیده و سطور کج و معوج‏ سیوطی و جامی که مطالبی راجع به صرف و نحو دستگیرشان میشد چون متون عربی را در دسترس‏ نداشتند و بمقدار کافی لغت یاد نمیگرفتند پس از چندین سال تحصیل عربی،عربی‏دان نمیشدند.چه‏ بسا کسان که پس از یک عمر صرف و نحو عربی را یاد گرفته بودند و حتی از اختلاف سلیقه قبائل‏ طی و مصر رد صرف بعضی از افعالی بی‏خبر نبودند با این همه قادر به تلفیق یک جمله فارسی صحیح نبودند و از عهده نوشتن یک رقعه ساده بعربی یا فارسی و حتی بترکی بر نمی‏آمدند.

بنده هرچه فکر می‏کنم هیچ دلیل قانع‏کننده‏ای برای شیوع زبان عربی در میان مردم ایران‏ پیدا نمی‏کنم و مردم ایران با اعراب تماس روزانه نداشتند تا برای رفع حوائج عربی یاد بگیرند. کتابهای علمی و فلسفی عربی هم برای عامه مردم قابل درک نبود و تازه بر فرض درک،ارزشی جز یکنوع ورزش ذهنی نداشت زیرا مطالب این کتابها بدرد زندگانی روزانه نمیخورد.از زیبائی هم‏ در این گفته‏ها و نوشته‏ها چندان اثری نبود زیرا زبان عرب دشوارترین و غلیظترین زبانهای معمول است.علاوه بر این احساسات و عواطفی که در اشعار عرب بیان شده برای ایرانیان مانوس نیست تا انس و آشنایی موجب رغبت و استقبال مردم به فراگرفتن آن باشد...فقط وسیله بود که جمعی‏ فضل فروشی کنند و کبریا و رعونت بخرج دهند.

در تبریز ماهر کس چند بیت از اشعار اعشی و نابغه و فرزدق و خنساء را یاد میگرفت خود را جامع علوم اولین و آخرین میدانست و در میان مردم بداشتن غربیت و ادبیت معروف میشد و چنین آدمی‏ اگر میتوانست بگاه گاه یک جمله منظوم یا منثور عربی را چاشنی سخنان خود نماید بزودی دارای تعین‏ وتشخص میگردید و کار بجائی رسیده بود که حتی خوانین و اشراف هم برای اینکه از قافله عقب‏ نمانند اشعار مجنون عامری و معلقه امرالقیس را حفظ میکردند.

در این جمله معترضه روی سخن با فقها و محدثین و ادبا نیست چه این طبقه ناچارند تا حدی‏ قواعد زبان عرب را برای اجرای مراسم آئین اسلام فرا گیرند و لو اینکه در همین قسمت هم الزام‏ زبان عرب یکی از موانع عمده آشنایی مردم بقواعد ساده علمی دین مبین بوده است.زیرا مسلم است‏ که دین اسلام منحصر به عرب زبانان نبوده،و شارع مقدس نه تنها مردم جزیره العرب بلکه خویشان خود را بر دیگر مسلمانان رجحانی نمی‏نهاده و وصول بحقائق اسلام را از طریق زبان عربی نمی‏شناخته است.

عمامه‏گذاری:

یکروزی حاجی میرزا رضا پسر حاجی میرزا جواد برای دیدن پدرم آمده بود هنگامیکه من‏ وی را تا دم بدرقه نمودم پرسید که برادر بزرگتری داری یانه.جواب دادم خیر،وی شیخ حسین‏ نام،یکی از خواص اصحاب خود را مامور کرد که بپدرم بگوید عمامه تهیه کنند که سه‏شب بعد بیاید و پسرم عمامه بگذارد و من در این موقع هفده سال داشتم.شب موعود جمعی از علماء و ائمه جماعت‏ دعوت شدند و پدرم از مدعوین پذیرائی مفصل نمود.این مهمانی تقریبا مقدمه‏ای بود که مراوده ائمه جماعت‏ با حاجی میرزا رضا تجدید شود و او آقایان علماء را دور خود جمع کند و چنین نتیجه‏ای نیز حاصل شد.

وضع تحصلی من نیز تا اندازه‏ای تغییر پیدا کرد چون یک سلسله معلومات مقدماتی از قبیل‏ نحو و صرف و منطق و معانی و بیان آموخته بودم در رشته اصول و فقه بتحصیل خود ادامه دادم‏ گرچه تحصیلاتم تا اندازه‏ای با تفنن آمیخته بود اما قریحه و حافظه قوی از کوشش و تلاش ضروری‏ مرا مستغنی می‏داشت.